

پیدایش هویت ایرانی و تطوّر مفهوم کشور State در ایران

پیروز مجتهدزاده* - دانشیار روابط بین‌الملل، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران

پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۰۲ تأیید نهایی: ۱۳۹۰/۰۱/۳۱

چکیده

در جغرافیای سیاسی نیز همانند علوم سیاسی، متأسفانه ایده‌ی پیدایش مفاهیم درهم‌تنیده‌ی حکومت، سرزمین و مرز که به مفهوم کشور state واقعیت می‌بخشند، به پیمان وستفالیای در سال ۱۶۴۸ بازمی‌گردد و این واقعیت نادیده انگاشته می‌شود که این مفاهیم مدرن، ریشه در دوره‌های قبل از پیدایش حکومت - ملت پایه در اروپا دارند. متأسفانه این شناسایی وجود ندارد که در مواردی، تمدن‌های دوران باستان با مفهوم "حکومت state" که با مفاهیم "سرزمین" و "مرز" پیوند دارد، آشنا بودند. متون دوران باستان آشکار می‌کنند که این اصل اساسی در ادبیات جغرافیایی - سیاسی ایران باستان در مورد موضوعات حکومت، سرزمین، و سامان وجود داشت. همین‌طور این احتمال وجود دارد که این مفاهیم ایران باستان بر تمدن روم تأثیر نهاده باشد. این باور گسترده نیز وجود دارد که تلفیقی از تمدن‌های یونان - روم باستان و ایران باستان سهم عمده‌ای داشته است، در آنچه زیربنای فرهنگ غرب را تشکیل می‌دهد. بعدها در دوران ساسانیان مفاهیم درهم‌تنیده‌ی حکومت، سرزمین، و سامان به گونه‌ی چشمگیری گسترش یافتند و از همان دوران به شکل‌های امروزی خود نزدیک شدند. از سوی دیگر، با توجه به این حقیقت که "دادگری = عدالت" شالوده‌ی اصلی فلسفه‌ی مدیریت سیاسی کشور در ایران باستان بود، تأمل در مورد این ایده‌ی چندان دشوار نخواهد بود که سازمان فضایی کشور در ایران باستان، چه بسا به سیر تکاملی مفهوم دموکراسی در غرب کمک کرده است.

کلیدواژه‌ها: هویت سرزمینی، تمدن پارسی، دادگری، باختر زمین، دموکراسی، هخامنشیان، ساسانیان.

مقدمه

هویت پارسی ایران را به

"امپراتوری اندیشه" تبدیل می‌کند.^۱

پیش از پرداختن به بحث اصلی در مورد سیر تطوّر ایده‌ی "ایران" و هویت سرزمینی آن، شایسته است که به‌اجمال هم که باشد، ببینیم ایران چیست و چه چیزی به ایران باستان - سرزمین پارس^۲ - قوام می‌بخشد و این دوگانگی در نامیدن از کجا پدیدار آمده است (Kamiar, 2007).

واژه‌ی ایران، دست‌کم از هنگام پیدایش حکومت فدراتیو هخامنشیان در سده‌ی ششم پیش از میلاد، نام رسمی کشور یا حکومتی بوده است که به همان نام شناخته می‌شد. این واژه نخستین بار در آثار باستانی پیش از هخامنشیان با تلفظ آریانا^۳ به‌معنای سرزمین آریایی نژادان پدیدار شد. در روزگار هخامنشیان این واژه به‌صورت ساده‌شده‌ی ایرانا^۴ به‌کار رفت و پس از آن در دوران ساسانیان به شکل ایران شهر^۵، به‌معنای "کشور ایران" درآمد.

غرب از طریق یونانیان ساکن در کشورهای تک‌شهری که در سده‌ی ششم پیش از میلاد هنوز با مفهوم *state* به‌معنای "کشور" چند شهری آشنا نبودند، این سرزمین را با نام پرشیا^۶ شناخت. یونانیان براساس سنت رایج خود که مکان‌ها را برحسب نام سلسله‌های پادشاهی یا قومیت‌های حاکم بر آنها نام‌گذاری می‌کردند، ایران را پرسیا^۷ نام نهادند و رومیان همان شیوه را پی‌گیر شدند. ایرانیان - و به پیروی از آنها، جهان اسلام - نیز در تاریخ‌نگاری خود سرزمین "گریس"^۸ را "یونان" نام نهادند، به این دلیل که آنان در عصر باستان نخستین بار با قوم ایونی^۹ در آن سرزمین تماس برقرار کرده بودند. بر همین اساس، واضح است که چرا یونانیان ایران را پرشیا (پارس) نام نهادند؛ این در حالی است که این نام در اصل همواره نام یکی از ایالت‌های جنوبی ایران بوده است که سلسله‌های دوران باستان ایران، یعنی هخامنشیان و ساسانیان نیز از آن سر برآورده بودند؛ پارس همچنان نیز از ایالات جنوب ایران است.

اما واژه‌ی پرشیا هنگامی در فرهنگ‌های غربی وضعیت استواری پیدا کرد که به‌عنوان نام تمدنی برجسته، وارد متون مقدّس شد و تا حدود زیادی قداست یافت. با این همه، واژه‌ی "ایران" جایگاه خود را در تفکر به‌شکل‌های ابهام‌آلودتری همچون کاربرد در نام‌های زنان - ایران در زبان فارسی، ایرن^{۱۰} در زبان ارمنی، ایرنه یا Irene در زبان‌های

۱. متن انگلیسی این مقاله در فصل نوزدهم کتاب "هیأت پژوهشی آشگیت برای مطالعه‌ی سامان" تألیف دانشگاه برن در سوئیس و انتشار مؤسسه‌ی انتشارات دانشگاهی آشگیت در بریتانیا سال ۲۰۱۱ منتشر شد.

Pirouz Mojtahed-Zadeh, Border and Territorial Identity, Persian Identity makes Iran the empire of mind, in Professor Walt-Walter ed., *The Ashgate Companion for the Study of Border*, U.K 2011.

2. Persia
3. Aryana
4. Irana
5. Iranshahr
6. Persia
7. Persia
8. Greece
9. Ionian
10. Iren

لاتین، آلمانی، انگلیسی و ایرلندی و غیره - همچنان جایگاه خود را در تفکر فرهنگی غربی‌ها حفظ کرد. وجود پیشوند «ایر = Ir» در تفکر فرهنگی غربی‌ها که از رازآلودی سرزمین آریایی‌ها حکایت دارد، در نام‌های برخی کشورهای اروپایی، مانند ایرلند نیز دیده می‌شود. این پیشوند در نام ایرلند برگرفته از *Eire* است که خاستگاهی سلتی (کتلیک) دارد و این خاستگاه نیز بازتابی است از ریشه‌های اولیه هندواروپایی آن به صورت ایر در نام ایران خود نمایی دارد. در مورد کاربرد مرسوم و رسمی امروز این شکل واژه، یادآوری این موضوع نیز نتیجه‌بخش خواهد بود که گرچه زبان و ادبیات، فرهنگ و هنر در ایران همگی فارسی هستند، ولی واژه‌ی «ایران» نام رسمی این کشور بوده و نماینده‌ی تمدن چند هزار ساله‌ی ایرانی است.

مبانی نظری

سامان، مفهومی از ایران باستان

به نظر می‌رسد که مفهوم *state* = حکومت (کشور) به مراتب کهن‌تر از شکل امروزی آن است. شکل مدرن حکومت، تنها در صورتی واقعیت می‌یابد که مشروعیت آن با ایده‌های سرزمینی هنجاری پیوند داشته باشد، و همان‌طور که الکساندر مورفی (Murphy, 2003) به ما متذکر می‌شود: الگوی کشورهای مدرن، بازتاب‌دهنده‌ی الگوی ملت‌ها است. از این رو، هیچ تردیدی وجود ندارد که مفاهیم مدرن حکومت و سرزمین در اروپای قرون وسطی گسترش یافتند. با این همه، بی‌اعتنایی به این موضوع دشوار است که این مفاهیم ریشه در دوره‌های پیش از پیدایش حکومت‌های ملت‌پایه در اروپا دارند. نشانه‌هایی وجود دارد که تمدن‌های دوران باستان با مفهوم "حکومت" در پیوند با شکل اولیه‌ی سرزمین سیاسی بودند، به‌علاوه با تعاریف گوناگون مرز و سامان و سرحد در اطراف آن آشنا بودند. دیوار بزرگ چین، دیوارهادریان^۱ در بریتانیای دوران روم باستان، و سد سکندر در شمال ایران^۲، ای بسا که بخش‌هایی بوده‌اند از نواحی تماس سرحدی در دنیای باستان (Taylor, 1989). با این حال، این حقیقت اجتناب‌ناپذیر است که حتی در آن وضعیت نیز، این دیوارها نمایانگر "خطی در فضا" بودند برای جداسازی مفهوم «ما» از مفهوم «آنها». در واقع اشاره‌هایی در ادبیات ایران باستان به مفاهیم حکومت، سرزمین، و مرز به سان مدرن آن وجود دارد. بر همان منوال، به هنگام بررسی گستره‌ی تماس‌های خصمانه یا صلح‌آمیز میان ایران و روم، این احتمال خودنمایی می‌کند که مفاهیم یاد شده از ایران باستان بر تمدن روم نیز تأثیر نهاده‌اند.

به نظر می‌آید که تلفیقی از تمدن‌های باستانی ایران و یونان - روم یکی از منابع عمده بوده است، در آنچه زیربنای فرهنگ غرب در روزگاران ما را تشکیل می‌دهد. اگر گستره‌ی تماس‌های تمدنی یونانی - رومی با تمدن ایران باستان را مد نظر قرار دهیم، تردیدی در مورد اعتبار ادعای ژان گاتمن در نامه‌اش به نگارنده (۱۹۷۸) باقی نمی‌ماند. وی نوشت:

1. Hadrian Wall

۲. این دیوار در دوران تمدن پارتی (اشکانی - ۲۲۴ ب.م - ۲۴ ق.م) برای جدا کردن آن تمدن از "بی‌تمدنی" در ورای سامان خاوری ایران احداث شد.

ایران می‌بایستی به بخش غربی از تمدن بشر تعلق داشته باشد و من گمان می‌برم که این همان چیزی بود که اسکندر کبیر مقدونی، شاگرد ارسطو، و به طریق اولی در سنت فلسفی عظیم غرب، در ایران یافت و او را به‌گونه‌ای مجذوب خود کرد که تصمیم گرفت یک همکاری هماهنگ و چند ملیتی میان ایرانیان و یونانیان در درون امپراتوری پهناوری که می‌ساخت، بنا کند.^۱

روش پژوهش

فرایند این پژوهش متکی بر مطالعات کتابخانه‌ای و استفاده از داده‌ها و اطلاعاتی است که از سوی منابع معتبر بین‌المللی تهیه شده و مورد تأیید بین‌المللی است. بر این اساس تلاش شده است که در قسمت ادبیات نظری پژوهش و در محتوای اصلی کار، به منابع و آثار معتبر بین‌المللی رجوع شود که در دسترس است و از آنها برای تدوین بخش اصلی پژوهش استفاده شود.

حکومت، سرزمین‌گرایی، و سامان در ایران باستان

گرچه هخامنشیان جنگ‌هایی را به راه انداختند و سرزمین‌هایی را به تصرف درآوردند، ولی این کشورگشایی فقط به‌علت انعطاف‌ناپذیری فضای فیزیکی "کشور" نبود، بلکه بیش از هر چیزی ناشی از جهت‌گیری‌های فرهنگی و مدنی بود. ساتراپی‌های گوناگونی در امتداد خطوط تمایز فرهنگی و قومی (ملّتی) تعریف شدند. شایان توجه است که دانشمندان نامداری مانند ویل دورانت (Will Daurant, 1988: 412) و فیلیپانی رنکنی (Philipani Ronconim, 1978: 67) معتقدند که مفهوم *state* «حکومت = کشور» در اصل ابداع ایرانیان است که غرب بعدها از طریق رومی‌ها آن را از ایرانیان اقتباس کرد. نیّر نوری، یکی از نویسندگان برجسته‌ی تمدن ایران باستان به نقل از نوشته‌های تی. آر. گلور^۲ در مورد تمدن ایران باستان، اظهار می‌دارد:

پارسیان (ایرانیان) ایده‌های جدیدی را به پیشگاه بشریت عرضه کردند، ایده‌هایی برای حکمرانی مناسب (دولت خوب)^۳ بر جهان با حدّ اعلای وحدت و انسجام، به‌همراه بیشترین آزادی ممکن برای توسعه‌ی سیاسی نژاد بشر و رفاه فرد در درون سازمانی وسیع‌تر (Nouri, 1971: 196).

مورخان / جغرافی‌دانان یونان باستان مانند هردوت^۴ (۴۲۵-۴۸۴ ق.م) و گزنفون^۵ (۳۵۵؟-۴۳۰ ق.م) می‌گویند:

ایرانیان گونه‌ای از حکومت فدرال، یعنی مجموعه‌ای از یک مشترک‌المنافع^۶ پهناور متشکل از ملت‌های خودمختار را

۱. پروفیسور ژان گاتمن، که نگارنده در دهه‌ی ۱۹۷۰ در دانشگاه آکسفورد شاگردیش را داشت، در یادداشتی جداگانه به تاریخ ۱۹ ماه می ۱۹۹۲ اجازه‌ی نقل قول از نامه‌ی یاد شده‌اش را به من داد.

2. T.R. Glover

3. Good government

4. Herodotus

5. Xenophon

6. Commonwealth

به کمک یک سازمان دولتی بنا کردند و از همان روزهای آغاز شکل‌گیری تمدن ایران باستان دو مفهوم "کشور" و "فدرالیسم" را به هم درآمیخته و محور حکمرانی ایران ساختند. کوروش کبیر (۵۲۹-۵۵۹ ق.م) بنیان‌گذار این فدراسیون به همراه جانشینانش، قلمروشان را به نحو قابل ملاحظه‌ای گسترش دادند و آن را به ساترپی‌های پرشماری (در دوره‌هایی به سی تا چهل ساتراپ می‌رسید) تقسیم کردند، و یک حکمران محلی^۱، یا خاشتراپاوان^۲، یا یک پادشاه خراج‌گذار را به حکمرانی هر یک گماشتند. این یک سازمان فدرالی بود با ابعادی جهانی که شامل سرزمین‌هایی می‌شد از ماوراءالنهر گرفته تا سند و ماورای قفقاز تا سرزمین‌هایی که امروزه مولداوی خوانده می‌شود، از ماورای اردن و سوریه گرفته تا مقدونیه و قبرس و مصر و لیبی همه را در درون خود جای داد. این یک نظام سیاسی با آرمان‌های جهان‌شمول بود که یک شاه شاهان بر تارک آن حکومت می‌کرد. بر همین اساس است که ما می‌توانیم آن را "نظام شاهنشاهی" به مفهوم باستانی‌اش بنامیم. شاه شاهان در آن نظام قانون‌گذار نبود، بلکه مدافع قوانین و مذاهب همگان در آن فدراسیون بود (Templeton, 1979: 14). فراتر، در نظام حکومتی که تی.آر.گلور "دولت خوب" توصیف می‌کند، هخامنشیان سیستم سیاسی نوینی را ابداع کردند که براساس اعلامیه‌ی کوروش در بابل، همگان در قلمرو وی با هم برابر بودند و گروه‌های قومی یا فرهنگی از استقلال بسیار زیادی در مذهب، اقتصاد، و تکلم به زبان خود بهره داشتند. به منظور حرمت گذاشتن به استقلال دینی، فرهنگی، زبانی و سیاسی ملت‌های مختلف مشترک‌المنافع، شاه شاهان ادعا به دینی ویژه نداشت و باور به مذهب خاصی را اعلام نمی‌کرد. در نتیجه، ملت‌ها در سرزمین‌های فتح شده آزاد بودند که دین، قوانین، و سنت‌های ویژه‌ی خود را حفظ کنند. برای مثال، پس از فتح بابل کوروش بزرگ دریافت که هزاران یهودی در آنجا در اسارت به سر می‌برند. واکنش وی آزادسازی آنها از بند بود و بازگرداندن آنها به عبادتگاه‌شان. وی به فتح سرزمین آنها نپرداخت، ولی احترام وی به آزادی دینی‌شان، حُسن نیت آنها نسبت به ایرانیان را تضمین کرد. وی پیامبر آنها شد و آنان نیز شهروندان اختیاری (داوطلبانه) فدراسیون او شدند. کوروش فرمان به بازسازی معبد آنان داد و واکنش آنها نیز این بود که کار وی را تحقق پیشگویی اشعیای نبی (Isaiah, Chapter Xliv) ارزیابی کردند، آنجا که می‌گوید: "این پروردگار شما است که از کوروش می‌گوید. او چوپان من است، و در زمین آن کُند که خواسته‌ی من باشد، حتی به اورشلیم خواهد گفت که بنای تو ساخته خواهد شد و به معبد که سنگ زیربنای تو گذاشته خواهد شد". (Lockhart, 1953: 226).

برخی کسان کوشیده‌اند جنبه‌ی منفی شکل اولیه‌ی یک حکومت فدراتیو یا "دولت خوب" را به جلوه در آورند. بهترین دستاویزی که برخی از ملاحظات - سیاسی حزبی روزگار ما - همانند حزب بعث پیشین در عراق - دنبال کرده‌اند، معرفی کوروش، به‌عنوان پادشاهی جنگ‌طلب است که از صهیونیست‌ها (یهودیان اسیر) در بابل عربی حمایت کرده بودند. آنان کوروش را به‌دلیل ایجاد یک نظام حکومتی مشترک‌المنافع گسترده نکوهش می‌کنند و فدراتیو هخامنشی را حکومتی معرفی می‌کنند که تنها با استفاده از زور شمشیر بنا شده است. بدیهی است که این مطالب ناشی از خطاهای فاحش تاریخی هستند؛ چرا که بابل در آن زمان یک کشور عربی نبود. بابل یک تمدن اکادی بود؛ عربان برای

1. Local Satrap
2. Khashthrapavan

نخستین بار زمانی در میان‌رودان (بین‌النهرین) چهره گشودند که ساسانیان، پادشاهی خراج‌گذار حیره را ایجاد کردند. تاریخ و جغرافیای نویسان عرب، همچون مسعودی (۱۹۷۷) و مقدّسی (۱۹۰۶) نیز خبر می‌دهند که سکونت عربان در جنوب میان‌رودان، پس از ورود اسلام به این ناحیه آغاز شد و سرانجام اینکه، یهودیان در بند (اسیر) در بابل هیچ ربطی به صهیونیسم قرن بیستم نداشته‌اند؛ چراکه صهیونیسم یک پدیده‌ی سیاسی نژادپرستانه‌ی قرن بیستمی است. از سوی دیگر، جنگ همیشه یکی از ابعاد ذاتی رفتار سیاسی بشر بوده است. حتی در دوران مدرنیته که "جنگ" - به‌عنوان یک اقدام غیراخلاقی در گستره‌ی رفتار انسانی تقبیح می‌شود - اخلاق‌گرایانی پیدا می‌شوند که از ایده‌ی به‌اصطلاح "جنگ عادلانه" دفاع می‌کنند. بابل یک تمدن اکادی بود که به اقرار و تأکید متون کتب مقدّس، رژیم خودکامه‌ای بر آن حکومت می‌کرد. بر همین منوال است که جنگ کوروش با بابل را به‌آسانی می‌توان یک جنگ عادلانه توصیف کرد.

از سوی دیگر، شناخت ما در مورد ایران باستان و نقش آن در جهان باستان تا حدّ زیادی در حاله‌ای از ابهام قرار دارد و اطلاعات ما، با همه ناچیزیش، از منابع خارجی آمده است (Iliff, 1953). با این حال، براساس همین منابع است که می‌دانیم فرمانی که کوروش در بابل صادر کرد برای آزادی و برابری همگان در آن فدراتیو پهن‌آور بود، آزادی و برابری برای پارسیان و تپوریان، برای یهودیان دربند و بابلیان به یک سان. به‌دلیل همین سیاست بلند نظرانه بود که کوروش در ادبیات دینی غرب و اسلام بسیار مورد ستایش است و به‌علت همین سیاست بلند نظرانه‌ی پادشاه هخامنشی بود که تبعیت بسیاری از ملّت‌ها، از جمله یونانیان در شهرهای ایونی (Templeton, 1979)، قبرس و بیت‌المقدس را جلب کرد تا داوطلبانه به فدراسیون هخامنشی پیوستند. به این ترتیب، غیر از زور شمشیر، جاذبه‌های ویژه‌ای هم در آن نظام فدراتیو وجود داشت تا مردمان از دور و نزدیک خواهان عضویت در آن حکمرانی (دولت خوب) باشند. آن جاذبه از نیرویی معنوی مدنی بود که از یک سنت فدرالی نظام حکومتی ایران برمی‌خاست که ریشه در باوری ژرف به "دادگری" میان مردمان داشت و تا فرا آمدن تاریخ مسیحیت به‌درستی به "روح ایران" و "هویت سرزمینی" آن مبدل شد. همین دگرگونی‌های فرهنگی و مدنی ایده "ایران" را به یک حالت ذهنی مشخص و دیالکتیک تبدیل کرد و گسترش علوم و فنون و ادب و هنر در عصر ساسانی "ایرانی بودن" را به‌صورت یک آیکونوگرافی بارز در آورد و این گونه بود که هویت فرهنگی پارسی ایران را به "امپراتوری اندیشه" مبدل ساخت.

دادگری، سنگ زیربنای نظام حکومتی ایرانی

در این راستا شایان توجه است که دادگری (عدالت)، شالوده‌ی فلسفه‌ی سیاسی ایران باستان بود، تأمل در این ایده نمی‌تواند چندان دشوار باشد که سازمان فضایی مدیریت سیاسی در ایران باستان، سهم به‌سزایی در سیر تکاملی مفهوم دموکراسی داشته است. هستند کسانی که می‌گویند وقتی کوروش نظام حکومتی فدراتیو چند ملیتی خود را پایه گذارد که در غرب به "امپراتوری پارس" معروف است، درستکاری و بردباری را به‌مدد استعداد خودش اختراع نکرد، بلکه او از سنتی کهن و ریشه‌دار پیروی داشت، در اینکه یک پادشاه ایده‌آل چگونه باید رفتار کند. وی آیین "دولت خوب" را که براساس دادگری میان مردمان، مدارا با دیگران و احترام به باورهای دینی گوناگون از مادها به ارث برده بود. دیاکو، پادشاه مادها همه‌ی ایرانیان را در قالب یک ملت گردهم جمع کرد (Nayer- Nouri, 1971: 188). با این همه،

قدیمی‌ترین شواهد در دسترس نشان می‌دهند که دادگری بنیان حکمرانی خوب را در سنت ایران باستان تشکیل می‌داد و به همین دلیل، کوروش به هنگام فتح بابل در سال ۵۳۹ پیش از میلاد فرمان آزادی و برابری را صادر کرد. براساس سنگ‌نبشته‌های برجای مانده از نقش رستم در باختر ایران، داریوش کبیر (داریوش اول) (۴۸۶-۵۲۱ ق.م) سی ساتراپی را ایجاد کرد که هر یک تحت فرمانروایی یک پادشاه خودمختار بود و یک فرماندار محلی^۱ را دستیار وی قرار داد که نماینده‌ی حکومت مرکزی شاه شاهان بود. وی فرمانداران ارتش و دبیران امور سیاسی را منصوب کرد، مالیات‌های هر ساتراپی را تعیین کرد، جمع‌کنندگان مالیات و بازرسان که منصوب حکومت مرکزی بودند را تعیین کرد که چشم و گوش شاه بزرگ نامیده می‌شدند. فرمانداران، ساتراپ‌ها و فرماندهان ارتش را تحت نظر داشتند. وی سکه‌های طلای دریک^۲ و سکه‌های نقره‌ی سیگلوس^۳ را رواج داد که مبادله‌ی تجاری در آن فدراسیون پهناور را تسهیل می‌کرد. (Nayer- Nouri, 1971: 221)؛ او جاذه‌ای را که در جغرافیای تاریخ غرب به "جاذه شاهنشاهی" معروف است، در ۲۷۰۰ کیلومتر احداث کرد که از شوش در شمال غرب خلیج فارس آغاز و به سارد^۴ در دریای ارژه ختم می‌شد. از همان جاذه راه‌های فرعی نیز به تخت جمشید و سایر مراکز سیاسی و تجاری کشیده شد (Von Hagen, 1974). برای تقویت تشکیلات کشورداری، داریوش دستور داد نقشه این راه و کشورهای متمدن مجاور آن را روی صفحه‌ای برنزی ترسیم کنند که شاید این نقشه، نخستین نقشه‌ی جغرافیایی مفصل (در جزئیات) در تاریخ بشر بوده باشد. وی یک سرویس پستی را با به‌کارگیری افراد و اسب‌هایی در فواصل کوتاه ایجاد کرد و دستور داد کانالی در مصر حفر شود تا دریای سرخ را به رود نیل پیوند دهد (Arbery, 1953).

در موضوع سیاست مربوط به مدیریت کشوری، در حالی که آنتی‌ها سرگرم برقراری نوع ویژه‌ای از دموکراسی شهروندی‌محور بودند، هخامنشیان یک نظام حکومتی فدرال مانند را براساس اعطای استقلال به گروه‌های فرهنگی و ملیت‌های مستقل از هم ایجاد کردند؛ یک نظام فدراتیو که در آن، مردمان از اقوام گوناگون از حق حکم راندن خودمختارانه بر امورشان و احترام به مذهب و هویت فرهنگی‌شان برخوردار بودند. بر این اساس، درکل معقول به‌نظر می‌رسد که برابری و دادگری، جوهره‌ی اصلی حکمرانی در آن سنت باستانی کشورداری ایرانی بودند. اما اداره‌ی امور براساس دادگری در دوران ساسانیان، در شخص انوشیروان عادل به اوج خود رسید و چه بسا منطقی است که فرض کنیم این سنت‌های اولیه‌ی فلسفه‌ی سیاسی ایران باستان، سهم به‌سزایی در توسعه‌ی مفاهیم مدرن دموکراسی در غرب داشته‌اند. برخی صاحب‌نظران پیشنهاد می‌کنند که مفهوم "امپراتوری" شاید اقتباسی رومی بوده است از نظام عصر باستان ایران که نظام شاهنشاهی شناخته می‌شد (Tavakoli, 1993: 828- 830). با این حال شایان توجه اینک تفاوت میان این دو را باید در این حقیقت جست‌وجو کرد که ملت‌ها و نیز گروه‌های قومی گوناگون در نظام فدراتیو ایران، به نحو خودمختاری زندگی می‌کردند، ولی در نظام امپراتوری که رومی‌ها گسترش دادند، افراد از اقوام و ملل گوناگون

1. Satrap
2. darics
3. siglus
4. Sardis

کنارهم و بدون هیچ‌گونه خودمختاری یا خودگردانی قرار می‌گرفته‌اند. براساس همین پیش‌انگاره، فرض دانستن این واقعیت که رومی‌ها ایده‌های خود در زمینه‌ی مجلس سنا را براساس مجلس مهستان (مجلس ریش سفیدان) پارتیان در ایران باستان تکامل بخشیدند یا برعکس، دشوار نخواهد بود.

تطور استیت^۱ (حکومت = کشور) در دوران ساسانی

پارت‌ها (۲۲۴ ب.م، ۲۴۷ ق.م) که جانشین مقدونی‌ها در ایران شدند، دو نوع خودمختاری را در این فدراسیون ایجاد کردند: ساتراپی‌های داخلی و کشورهای مستقل پیرامونی که ۱۸ مورد آن از خودمختاری بیشتری برخوردار بودند (ودیدی، ۱۳۵۳: ۱۸۶). این نظام پراکندگی قدرت با ظهور صفویان در سده‌ی شانزدهم میلادی در ایران به شکل ایالت‌ها و بیگلربیگی‌ها احیا شد.

در حوالی سپیده‌دم، آغاز عصر مسیحیت به‌مفهوم حکومت سرزمینی بودن با پیدایش مفاهیمی چون مرز و سامان پیچیدگی بیشتری به خود گرفت. این وضعیت بیش از هر چیز نتیجه‌ی تمرکز بیشتر قدرت در برابر تهدیدهای جدید برآمده از دشمنان قدرتمند، از قبیل امپراتوری روم در غرب و تورانیان در شرق بود. توسعه‌ی مفاهیمی همچون حکومت‌های مرزبان درونی و بیرونی، حکومت‌های حائل، ستون‌های مرزی و امثال آن، از جمله ویژگی‌های بارز سازماندهی سیاسی قضا در فدراسیون ساسانی (۶۵۱-۲۲۴ ب.م) بود. حتی نشانه‌هایی در ادبیات باستانی ایران در مورد مرز رودخانه‌ای میان ایران و توران در آسیای مرکزی وجود دارد.

نگاهی به آثار ادبی فارسی مانند شاهنامه^۲ که با جغرافیای سیاسی ایران باستان سروکار دارند، آشکار می‌کند که ساسانیان به‌خوبی توانستند مفهوم سرزمین را درون محدوده‌های مرزهای تعریف شده گسترش دهند. آنان نظام حساب‌شده‌ای را برای سازماندهی سرزمینی کشور ایجاد کردند. در ابتدا بنیانگذار این سلسله، سازمان سیاسی حکومت در عصر هخامنشی را احیا کرد؛ ولی آن را به بیست کشور خودمختار تقسیم کرد. وی با انتصاب وزیران برجسته‌ای چون بزرگمهر فیلسوف (حکیم)، کابینه‌ای را به سبک کابینه‌های دولتی امروز ایجاد کرد و سپس با تأسیس چهار ارتش جداگانه برای چهار بخش قلمرو خود، مفهوم باستانی «چهار گوشه‌ی گیتی» را احیا کرد. وی با تقسیم ساختار سیاسی به هفت طبقه‌ی وزیران، موبدان، قضات عالی، و چهار ژنرال، فرماندهی چهار ارتش، شورای مشورتی بزرگان کشور را نیز ایجاد کرد (مسعودی، ۱۹۷۷: ۴۶۴-۵). انوشیروان عادل (۵۷۹-۵۳۱ ب.م) که دادگستری‌اش به‌شيوه‌ای گسترده مورد تمجید مورخان / جغرافی‌دانان سده‌های اولیّه‌ی اسلام است، بیست کشور این فدراسیون را در چهار کوست^۳ یا پازگوس^۴ یا "پادوس" پهناور قرار داد و از این طریق معنای عملی‌تری به مفهوم چهار گوشه‌ی گیتی که از دوران هخامنشیان برجا

1. State

۲. شاهنامه‌ی فردوسی به‌عنوان تنها اثر حماسی درباره‌ی تاریخ باستان ایران، همیشه مورد تمجید بوده است. این کتاب تاریخ پیش از اسلام ایران و روابط آن با دیگر موجودیت‌های سیاسی آن روزگاران را بررسی می‌کند و تنها اثر نوشته شده از دنیای کهن است که توجه ویژه‌ای دارد به شیوه‌ای که روابط سیاسی را در پیوند با سازمان سیاسی قضا در جهان باستان توصیف می‌کند.

3. Kust

4. Pazgous

مانده بود بخشید. یک نایب‌السلطنه که پازگوسبان یا پادوسبان نامیده می‌شد، بر هر یک از این پازگوس‌ها فرمانروایی می‌کرد و یک اسپهبد یا ژنرال فرماندهی ارتش هر پازگوس را برعهده داشت. فردوسی حماسه‌سرا در شاهنامه‌اش، این کوست‌ها یا پازگوس‌ها را به‌گونه‌ی زیر بیان می‌کند:

۱- خراسان که قم و اصفهان را نیز دربرمی‌گرفت؛

۲- آذربایجان که ارمنستان و اردبیل را نیز شامل می‌شد؛

۳- پارس و اهواز و سرزمین‌های خزر (به احتمال زیاد خوزستان)؛

۴- عراق و سرزمین‌های رومی (سوریه و آناتولی) (Ferdosi, 1985:IV,415).

توسعه‌ی مفهوم سرزمین در عصر ساسانی به موازات سیر تکاملی مفهوم مرز پیش رفت. باید خاطر نشان ساخت که واژه‌ی مرز در ایران باستان وجود داشت. به‌نظر مترادف‌های واژگان سرزمینی بودن و مرز در زبان فارسی که فردوسی به دوره‌ی ساسانیان نسبت می‌دهد، هم معنای واژه‌ی مرز و بوم در فارسی میانه است. اما در شیوه‌ی خاص فردوسی در به‌کار بردن این واژگان، این واژگان معنای مرز را که دربرگیرنده‌ی وطن بومی است. واژه‌ی «مرز» در زبان فارسی در همین معنای خودش وجود دارد، حال آنکه واژه‌ی دیگر فارسی میانه که به مرز اشاره داشت، یعنی «سامان» که در فارسی کنونی نیز کاربرد دارد، به‌طور عمده به‌معنای خط پایانی مالکیت خانه‌ها یا زمین‌های کشاورزی بوده است و هر دو، سه مفهوم مرز و سرحد و سامان در قالب واژه‌ی "سامان" در عصر ساسانی کاربرد عملی داشته‌اند.

شهریاران (کشورمداران) ساسانی، علاوه‌بر انتصاب حاکمان یا پادوسبان‌ها برای کشورهای خراج‌گذار، شهرداران یا "شهریک"‌هایی را هم برای مدیریت شهرها منصوب می‌کردند. آنها مناطق سرحدی را در غرب فدراسیون خود و خطوط مرزی را در شرق آن به‌وجود آوردند.

به‌نظر می‌رسد که ساسانیان در غرب فدراسیون خود دو نوع کشور مرزداری را به‌وجود آوردند: کشورهای مرزداری داخلی در درون چهار کوست؛ و کشورهای مرزداری خارجی که مهم‌ترین آنها حکومت حیره یا مناظره در میان‌رودان بود (مسعودی، همان). در گوشه‌ی شمال‌غرب، خلیج فارس بود، جایی که مرزهای ایران با مرزهای روم تلاقی می‌کرد. ساسانیان در سده‌ی پنجم میلادی در کرانه‌ی رود دجله که با تیسفون، پایتخت آنان فاصله‌ی چندانی نداشت، حکومت خراج‌گذار حیره را ایجاد کردند. این حکومت مرزداری که ایرانیان از آن حمایت می‌کردند و هزینه‌های آن را تأمین می‌کردند، درعمل به‌صورت یک کشور حائل درآمد و از این طریق فشارهای ناشی از رومی‌ها را خنثی می‌کرد (مسعودی، ۱۹۷۷: ۴۶۷). در کرداری مشابه، رومیان نیز کشور مرزداری قسان را در منطقه‌ای که اکنون سوریه نام دارد، به‌وجود آوردند. فراتر، شایان توجه است که ایران به خاطر تلاش برای جلوگیری از حاکمیت عرب بر میان‌رودان و سرزمین‌های خاوری جهان اسلام، نقش یک دیوار فرهنگی را در سراسر دوران اسلامی ایفا کرد، آنچنان که بقای فرهنگی ایران در دوره‌های بعد تضمین شد و ایران مجازی بزرگترین تأثیر را بر فرهنگ و تمدن اسلامی نهاد. موقعیت دقیق این خط فرضی یا دیوار فرهنگی را می‌توان کم‌وبیش در اطراف کناره‌های غربی فلات ایران، در میان‌رودان (بین‌النهرین) تعریف

کرد، در جایی که دیوار فرهنگی یاد شده همین نقش را در دوران پیش از اسلام میان فدراتیو ایران و امپراتوری روم ایفا کرد. در اینجا می‌توان نظریه‌ی «منطقه‌ی میانی»^۱ از دیوید میترا نی^۲ را - که در جایی پیرامون رودخانه‌ی دانوب در اروپای شرقی قرار دارد - به‌عنوان الگوی جایگاه جغرافیایی میان‌رودان و به‌عنوان منطقه‌ی حائل میان ایران و قدرت‌های مستقر در غرب قلمروش به‌کار گرفت. این جغرافیای حیرت‌انگیز از چیرگی کامل دیگر فرهنگ‌ها بر فلات ایران در سراسر تاریخ جلوگیری کرد.

ساسانیان در جناح خاوری خود با تورانیان مواجه بودند. تورانیان نیز به‌مانند رومیان جنگ‌های زیادی با ایرانیان داشتند. اما ایرانیان برخلاف ترتیبات ویژه‌ی خود در زمینه‌ی ایجاد منطقه‌ی حائل برای مقابله با رومیان در غرب، دست‌کم در یک نمونه، برای تبیین مناطق سرحدی خود با تورانیان در خاور سرزمین‌های خود از "خط مرزی" استفاده کردند. این وضعیّت ناشی از میزان متفاوت فشارهای قدرت رقیب در شرق و غرب علیه فدراسیون ساسانیان بوده است. رقابت‌ها با رومی‌ها ماهیتی ژئوپولیتیک داشت، به‌گونه‌ای که به مرور زمان در وضعیّتی مشابه با بازی بزرگ بریتانیا و روسیه در آسیای مرکزی در سده‌ی نوزدهم قرار گرفت، ولی رقابت‌ها با تورانی‌ها در شرق ماهیت استراتژیک شدیدی داشت که به بروز جنگ‌های پرشماری انجامید و همین وضعیّت نیز به‌نوبه‌ی خود تعیین خطوط مرزی‌ای که این دو را از یکدیگر جدا کند، ضروری می‌کرد.

شایان ذکر است که ساسانیان نه‌تنها سازمان (دهی) حکومت و سرزمین دوران هخامنشی را احیا کردند، بلکه واژه‌ی ایرانشهر (کشور ایران) را نیز رواج دادند. در آن دوران، به‌طبع برای نخستین‌بار بوده است که یک کشور یا یک ملت هویتی را پذیرفته بود و این هویت در نامی تجلی یافته بود که مستقل از نام سلسله‌های پادشاهی حاکم بر آن بود (مجتهدزاده، ۱۹۹۹؛ ایران و ایرانی بودن، ۱۴۷-۸). فردوسی پس از بیان جزئیات مناظره‌ی بهرام با فرستاده‌ی ویژه‌ی رومی‌ها در مورد شیوه‌های متفاوت کشورداری و دیپلماسی ایران و روم، اظهار می‌دارد که بهرام (۴۲۸-۴۲۰ بعد از میلاد) وقتی در جنگ‌هایش با ترکان شرقی پیروز شد، دستور داد تا ستون‌های مرزی میان دو کشور تعبیه شود تا عبور از آن مرزها به کنترل دولت درآید. وی همچنین حکم کرد که رودخانه جیحون مرز رودخانه‌ای میان دو کشور را تشکیل دهد. فردوسی در روایت خود در مورد این رویداد، می‌گوید:

برآورد میلی ز سنگ و ز گچ	که کس را از ایران و ترک و خلج
نبودی گذر جز به فرمان شاه	همان نیز جیحون میانجی به راه

(در برخی از متون چاپ شده‌ی شاهنامه به جای گچ، گنج آمده است که نمی‌تواند درست باشد)

فردوسی در اوایل شاهنامه‌ی خود به‌گونه‌ی اسطوره‌ای به موضوع تعیین مرزهای ایران براساس برد تیری اشاره دارد که آرش کمانگیر از بالای قلّه‌ی دماوند در رشته کوه‌های البرز انداخت، تیری که به سرزمین‌هایی نشست که مرز ایران و توران در آغاز تاریخ افسانه‌ای ایران، شمرده می‌شد. ولی در بخش تاریخی شاهنامه، فردوسی به دور از افسانه‌پردازی و

بدون ابهام به فرایند تعیین مرز اشاره می‌کند. بدین سان، این فردوسی بود که هزار سال پیش از این به ما گفت که ششصد سال پس از روزگار او، ستون‌هایی به‌عنوان مرز یا "سامان" میان ایرانیان و ترکان شرقی احداث شد و مردمان ملل دیگر از عبور از آنها بدون اجازه شخص شاه منع شدند. بر اساس همان گفته، بهرام ساسانی دستور داد تا رود جیحون نیز به‌عنوان بخشی از مرز دو سرزمین (مرز رودخانه‌ای) میان دو کشور تعیین شود. این رویداد می‌تواند به‌عنوان نمونه‌ی بارز ایجاد سامان به‌صورت "خط مرزی" در ایران باستان قلمداد شود که شباهت زیادی با فهم مدرن از مفهوم سامان داشته است. همچنین، شایان توجه است که گرفتن اجازه از شاه برای عبور از مرز را می‌توان شکل اولیه‌ی "گذرنامه"، بر اساس مفاهیم جاری در نظر گرفت.

تأثیر بر تمدن غرب

تردید وجود ندارد که در آغاز، این آتینان بودند که مفهوم "دموکراسی" را بسط دادند. ولی حقیقت بارزتر اینکه شیوه‌ی کار آنان در عملی ساختن دموکراسی، محدود به تعیین حقوق فرد از قشرهای گوناگون یک جامعه‌ی تک‌شهری بود. دموکراسی در یک جامعه‌ی چند شهری یا "ملت گستر" هنگامی در غرب رواج یافت که اسکندر کبیر مقدونی ایران را فتح کرد و به خود اجازه داد که از سوی فرهنگ و تمدن پیشرفته‌ی ایران در آن دوران فتح شود. وی شیوه‌ی ویژه‌ی ایرانیان را در سازمان دادن فضای جغرافیایی به‌منظور مدیریت سیاسی سرزمین، به‌عنوان بهترین الگوی کشورداری به دنیای باختر معرفی کرد. او دریافت که هخامنشیان مفهوم اولیه‌ی "حکومت" را باز ساخته و در شکل فدرالیت‌هاش گسترش دادند. با این حال، ایده‌ی شکل دادن به سازمان عمودی "حکومت" در سامان‌های کاملاً مشخص مرزی در پیرامون‌های چهره‌ی افقی کشور (سرزمین) می‌بایستی تا پیدایش تمدن ساسانی به انتظار بماند، هنگامی که این مفاهیم رشد کرده و تأثیر بر تمدن باختر را آغاز کردند.

به‌هنگام ارزیابی تأثیر ایران بر مفاهیم «حکومت» و «مرز» بر شکل‌گیری این مفاهیم در اروپای قرون وسطی، می‌توان از اشاره‌های کتب مقدس (تورات و انجیل) به "کشور" بودن ایران (پارس) از ترکیب مفاهیم سه‌گانه‌ی حکومت، سامان، و سرزمین یاد کرد (Isaiah- Chapter XLIV, Esther, i, I, Ezra, i I) و از آیین ایرانی حکومت که بر احترام به حقوق ملل گوناگون در حکومتی فدرالیت مبتنی بود. براساس این شواهد، سازمان سیاسی عمودی (حکومت) که شاهان هخامنشی ایجاد کرده بودند، با وجود عملیات نظامی پیشتازانه‌ی آنان در برابر دشمنان در تک‌شهری‌های یونانی یا در برابر تورانیان، زیربنایی فرهنگی داشت، برای ایجاد برابری میان مردمان و دادگری در جوامع، و نه به‌منظور صرف سرزمین‌گشایی. این زمینه‌های فرهنگی در آیین کشورسازی جهان‌شمول هخامنشیان و ایجاد "دولت خوب" به‌گونه‌ی بارزی تجلی یافت. ایرانیان با گستردن الگوی ویژه‌ی خود در کشورسازی که مبتنی بر فدراتیو کردن حکومت بر اساس دادگری برای همه و یک حاکمیت مشترک‌المنافع متشکل از ملت‌های نیمه‌مستقل (یا فدراسیونی از ملل خودمختار) بنیانی سودمند را برای پروردن ایده‌ی «دموکراسی حکومتی» یا «حکومت دموکراتیک» بنا کردند. پیدایش این ساختار سیاسی "کشوری" در ایران همزمان بود با پیدایش الگوی یونانی دموکراسی شهروندمحور. در همین رابطه شایان توجه است که کورش منشوری را در بابل صادر کرد (که متن آن اکنون در موزه‌ی بریتانیا نگهداری می‌شود) و در آن برابری و

دادگری برای افراد و آزادی برای موجودیت‌های دینی - فرهنگی قلمرو خود اعلام کرد. این مفاهیم فرهنگی و انسانی بودند که به ساختار سیاسی حکومت در ایران باستان شکل دادند. در راستای همان آیین کشورداری بود که داریوش بزرگ نیز در سنگ‌نوشته‌هایی که در آثار باستانی برجای مانده است، پیوسته از دادگری یاد می‌کند. در این راستا می‌خواهم اشاره کنم، در حالی که الگوی حکومتی یونانی متکی بر حقوق فرد در نظام تک‌شهری بود، الگوی ایرانی برپایه‌ی برابری همگان و خودمختاری فرهنگی گروه‌های انسانی (ملل مختلف) در نظامی فدراتیو شکل گرفت.

منابعی که میزان و گستره‌ی تأثیرگذاری آیین کشورداری ایران باستان بر روند تکاملی مفاهیم «حکومت»، «مرز» و «دموکراسی» در غرب را تبیین می‌کنند، بسیار اندک است. به‌همین دلیل است که باید آثار دانشمندی چون ویل دورانت^۱ (ترجمه فارسی، ۱۹۸۸) را صاحب ارزش ویژه دانست. حتی به‌گمان می‌آید که فیلسوف بلند آوازه‌ای چون فردریک نیچه^۲ که فهم آثارش همیشه با سوء برداشت همراه بوده است (Nietzsche 1982)، و برخی فلاسفه جدی انگاشتن بحث‌هایش را دشوار می‌یابند، دیدگاه خود در مورد انسان غربی متمدن را در سایه‌ی نفوذ فلسفه زندگی ایران باستان مطرح ساخته است. برای مثال، ایران شناس معتبر آر. گیرشمن (Ghirshman, 1962) می‌گوید: در دوران اسکندر، آموزه‌ی ایرانیان در مورد «ودیع‌ی الهی بودن پادشاهی» به یک نهاد اصلی در حاکمیت حکومت در دوران یونان‌گرایی فلسفه سیاست مبدل شد و در راستای همان آیین بود که بعدها حکومت‌های اروپایی نیز آن را پذیرفتند و به‌کار بستند (Nayer- Nouri, 1971: 152).

از سوی دیگر، آر. لوی^۳ خلافت عربی را یک فرهنگ واسطه معرفی می‌کند که آیین حکومت‌مداری ایران باستان از طریق آن بر جهان مدرن تأثیر گذارد. وی با اشاره به برخی نمونه‌ها از پیشینه‌های تأثیرپذیری حکومت عربی در عصر اسلامی از این آیین ایرانی‌گیری اولیه‌ی اسلامی، استدلال می‌کند:

فخری - کتاب راهنمایی در سیاست و تاریخ مربوط به سده‌ی چهاردهم - روایت می‌کند که چگونه خلیفه عمر، هنگامی که برای چگونه توزیع کردن غنایم جنگی که به مرکز سرازیر شده بود، نظر یک ایرانی را خواستار شد که پیش از آن، در دستگاه دولتی حکومت ایران در زمان ساسانیان کار کرده بود. پیشنهاد او این بود که یک دیوان یا دفتر تأسیس شود، برای ثبت و کنترل درآمدها، و این دیوان هسته‌ی اصلی بود که از آن تشکیلات عظیم حکومتی درست شد که برای صدها سال به خلافت خدمت کرد (Levy, 1953: 61).

در مورد نفوذ آیین حکومت و میراث کشورداری ایرانیان بر خلافت عربی، در یکی از روایت‌های تاریخی صدر اسلام به نقل از خلیفه عمر چنین آمده است که وی گفت: «همانا من دادگری را از کسری (خسرو انوشیروان دادگر) آموختم» (مقدسی، ۱۹۰۶: ۱۸). فیلیپانی - رنکنی در نوشته‌های خود در مورد نسبت پادشاهی مقدس (ملکوتی) در ایران، براساس منابع موثق رومی می‌گوید:

1. Will Daurant
2. Friedrich Nietzsche
3. R. Levy

اگر ما بخواهیم اثرگذاری موفقیت‌آمیز برخی از نهادهای مرتبط با پادشاهی، چه در عرصه‌ی دینی و چه در عرصه‌ی عادی (غیر دینی) را بررسی کنیم، به‌حتم باید به امپراتوری روم بازگردیم که نخستین نظام حکومتی کشوری (چندشهری) در باختر زمین بود و به‌عنوان نخستین حکومت کشوری در غرب تأثیرات زیادی را در نهادهای اداری و سیاسی خود در رابطه با جایگاه امپراتور، از خارج دریافت کرده بود.

وی پس از این سخن نمونه‌هایی از تأثیر فلسفه‌ی حکومت و آیین پادشاهی ایرانی بر تمدن غرب را مورد بحث قرار داد و می‌گوید:

میراثی که ایران به غرب منتقل کرده و همچنان در برداشت‌های ایدئولوژیک و نهادهای فرهنگی آن پابرجا است، ابعادی چندگانه دارد. اگر شناسایی و ریشه‌یابی الگوهای آن گاهی اوقات دشوار است، بدان علت است که این میراث از طریق فرهنگ‌های واسطه و الگوهای غربی شده به‌دست آمده است ... عناصر پیشرو از آنچه ما می‌توانیم ساختار عمودی حکومت بنامیم، بخشی از این میراث کهن است. این عناصر از طریق ساختار اواخر امپراتوری روم و نوزایی آن پس از سده‌های میانه؛ از طریق نهادهای شوالیه‌گری که با انتقال ابهام‌آلود آنها به جوامع اروپایی در کسوتی سلطنتی - ژرمانیک، بعدها رنگ و شکلی مسیحی به خود گرفت، به جهان مدرنیسم راه یافتند.

هویت ایران پس از اسلام

اما آنچه در ایران پس از اسلام به سر این مفاهیم آمد شایان توجه است. با ورود اسلام، ایران به‌عنوان یک کشور از نقشه‌ی سیاسی آن زمان محو شد، هرچند خلافت عربی بغداد (خلافت عباسی؛ ۱۲۵۸-۷۵۰م) کمابیش از تمامی عناصر شیوه‌ی سازماندهی سیاسی فضا (سرزمین‌ها) در دوران ساسانی الگوبرداری کرد، ولی آن هویت سرزمینی که دست‌کم در درازای هزار سال پیش از آن، روند تکاملی را پیموده بود، از میان رفت. با این حال، ایران در ماهیت جدید خود، یعنی در لباس یک پدیده‌ی هویتی - تمدنی، نقش یک کشور مجازی را در تأثیرگذاری بر تمدن‌ها و شکل‌دهی سیاسی را برای قرن‌ها ادامه داد و نقش تعیین‌کننده‌ای را در شکل‌دهی به جغرافیای سیاسی جهان اسلام ایفا کرد. این نقش‌آفرینی جدید بدان علت بود که به‌گفته‌ی پرفسور تالبوت رایس (Rice, 1953, 41): «بنا نمی‌توانست بر این باشد که روح ایران به یک روزه نابود شود... هنر ایرانی، اندیشه‌ی ایرانی، فرهنگ ایرانی، همگی بقا یافتند و به‌گونه‌ی تازه‌ای شکوفا شدند... در حقیقت، تحت تأثیر یک نیروی محرکه‌ی جدید و پرتوان بود که آن انگیزه‌های ایرانی به حرکت در آید و تأثیرش از اوایل سده‌ی هشتم (میلادی) در پهنه‌ی جغرافیایی گسترده‌ای احساس شود».

ایران به‌عنوان یک کشور از میان رفت و به جای آن، شماری از حکومت‌های قومی با پیشینه‌های ایرانی یا ترکی بر فلات ایران حکمرانی یافتند. ولی حکمرانی همه آنها به اتکا بر هویتی فرهنگی بود که هر یک می‌توانستند یادآور میراث فرهنگی - مدنی - سیاسی ایران عصر هخامنشی و ساسانی در دوران باستان باشد. هنگامی که بابر^۱ نواده‌ی تیمور لنگ

امپراتوری پهناور مغولی را در هند تأسیس کرد، چاره‌ای نیافت جز اینکه فارسی را زبان رسمی حکومت اعلام کند و به فرهنگ و هنر ایرانی را در هند اعتلا دهد. در زمان مغول بزرگ، اکبر شاه هندوستان به مرکز اصلی زبان و ادبیات فارسی و هنرهای ایرانی مبدل شد. به همین شکل، امپراتوری عثمانی که در پهنه‌ی گسترده‌ای از سرزمین‌ها در آسیای غربی و اروپای شرقی تشکیل شده، فارسی را مدتی به‌عنوان زبان رسمی امپراتوری انتخاب کرد و در سراسر دوران اقتدار، با وجود درگیری‌های نظامی با ایران، از تأثیر گسترده‌ی اندیشه، هنر و تمدن ایرانی برخوردار داشت. به این ترتیب، در دوران زندگی مجازی ایران است که زبان فارسی به زبان علمی و ادبی و هنری بخش بزرگی از آسیا و اروپا تبدیل شده و به حق می‌توان به این نتیجه رسید که فارسی در دوران قرون وسطای میلادی، نخستین "زبان بین‌المللی" بود تا آنکه امپراتوری هند بریتانیا زبان انگلیسی را در هندوستان جانشین زبان فارسی کرد. این تحولات شگرف فرهنگی، تقویت‌کننده‌ی این ایده‌ی اجتناب‌ناپذیر است که ایران، در دوران زندگی خارج از بدن، یا بودن مجازی، اثرگذاری تمدنی ژرفی بر باختر آسیا داشته و به یک پدیده‌ی فرهنگی - سیاسی در اذهان ملل جهان شرق تبدیل شد، و این گونه است که ایران آن دوران می‌تواند به حق "امپراتوری اندیشه" نام گیرد.

روی آوردن ایرانیان به پذیرش اسلام شیعی و دوری جستن آنان، اسلام حکومتی (اسلام سنی خلافت عربی) را باید نشانه‌ای اساسی از تمایل آنان به دوباره‌زایی، یا بازپیدایی هویت ملی فرهنگ‌گرای ایران دانست. مفهوم دادگری که ریشه در ایران باستان داشت، بار دیگر رواج یافت و "عدل" به یکی از پنج اصل اساسی اسلام شیعی مبدل شد. در سده‌های بعد، گسترش تشیع در ایران با دیگر ارکان هویت ایرانی تلفیق شده و در نهایت راه را برای دوباره‌زایی هویت سرزمینی و حکومت ایرانی در ایران هموار ساخت (Mojtahed-Zadeh, 2007: 26).

بار دیگر سمندر از خاکستر خود برمی‌خیزد

در اشاره به حضور این نویسنده در میان شرکت‌کنندگان در بحث میزگرد IPSA که در ژانویه ۱۹۷۵ در انستیتو مطالعات سیاسی^۱ دانشگاه پاریس برگزار شده بود، پرفسور ژان گاتمن در مورد روند تکامل مفهوم "سرزمین" به حاضران یادآوری کرد که ایران نمونه‌ی بارزی از فرضیه‌ی ایکونوگرافی^۲ او است. گاتمن در تشریح این گفته به اسطوره "سمندر" (که متأسفانه در ایران کنونی به‌گونه‌ی ققنوس - عربی شده واژه‌ی یونانی کاکنوس^۳ - مورد استفاده است) به‌عنوان نماد ایران استناد کرد که در طول تاریخ هزار ساله‌ی خود بارها از میان رفته و از خاکستر خود دوباره زنده شد.

خیزش فضایی (جغرافیایی) دوباره‌ی کشور ایران در شکل یک پادشاهی فدراتیو پهناور در دوران پس از اسلام که با گونه‌ی نیرومندی از هویت فرهنگی و سرزمینی باستانی ایران برخوردار باشد، می‌بایستی تا اوایل قرن شانزدهم میلادی به تأخیر افتد، هنگامی که نابعه‌ی ۱۳ ساله به‌نام اسماعیل صفوی، پایه‌ی فرهنگی و هویتی و زمینه‌های حکومتی بازپیدایی ایران جغرافیایی را در غرب آسیا فراهم کرد، پس از فتح تبریز، پادشاهی فدراتیو ایران را دوباره‌سازی کرد. وی

1. Institute d' etudes politiques

2. Iconography

3. Coenus

در آن سنین کم بر نیرویی ده هزار نفره از صوفیان شیعی مذهب فرماندهی یافت و آن نیروی سرشار از ایمان دینی و باور ایرانی را به ارتش قزلباش مبدل کرد و در سال ۱۵۰۱ میلادی، در سن شانزده سالگی تبریز را مسخر کرده و از سکوی حکومت ایران بالا رفت و فریاد بر آورد که "من امروز از آسمان به زمین آمده‌ام..." تا نظام فدراتیو ایرانی (شاهنشاهی ایران) را دوباره‌سازی کند (Filippani-Ronconi, 1978).

اما آنچه فدراتیو صفوی (۱۷۲۲-۱۵۰۲) در زمینه‌ی سازماندهی فضای جغرافیایی احیا کرد، تنها یک اقتباس ابهام‌آلود بود از برداشتی که خلافت عباسی نظام فدراتیو ساسانی، و نه یک الگوبرداری از اصل باستانی آن نظام (Mojtahe-Zadeh, 1995). این ابهام در ساختار نظام حکومتی فدراتیو جدید نشان می‌دهد که ایران نوسازی شده از آیین پیشرفته‌ی باستانی خود، در سازماندهی فضا و کشورسازی در محدوده‌ی سرزمین‌های مشخص و سامان‌دهی سیاسی جدا افتاده بود. این وضعیّت در عمل، در مقام یک نارسایی مؤثر، هنگامی خودنمایی داشت که در عصر مدرنیته، به‌ویژه در برابر تهاجم فکری و عملی مفاهیم و برداشت‌های مدرن اروپایی چون "ملیّت" و "حکومت ملت‌پایه" اسیر توجیه‌ناپذیری پیوندهای کهن سرزمینی در برابر مفاهیم جدید شد و این‌گونه بود که سازوکار فروپاشی سرزمینی ایران فدرالیته به‌صورت غیر قابل کنترل درآمد. تا دهه‌ی ۱۹۲۰، دست‌کم ۱۴ کشور، از جمله حکومت ملت‌پایه‌ی کنونی ایران، از دل فدراتیو صفویان سربرآوردند.

نتیجه‌گیری

هویت ایران در دنیای مدرن

تا اواخر سده‌ی نوزدهم، ایران از جمله نخستین ملت‌ها در خاور جهان بود که انقلاب بزرگی را در راستای استقبال از ایده‌های مدرن "دموکراسی‌خواهی" و "مشروطه‌طلبی" تجربه کرد. با این حال، روند پذیرش دموکراسی به شیوه‌ی مفاهیم غربی در سراسر سده‌ی بیستم، در عمل، تجربه‌ای بوده است نا موفق. در همان حال، شایان توجه است که همین کوشش‌ها و کشش‌های صد ساله، سبب پیشرفت محسوس در حرکت جامعه ایرانی به سوی زمینه‌سازی برای واقعیّت یافتن گونه‌ای از یک دموکراسی بومی شده است که با برخی تعدیل‌ها می‌تواند هویت سرزمینی ایران را به هویت ملی دموکراتیک مزین کند. این زمینه‌سازی‌ها در نتیجه‌ی دو حرکت واقعیّت یافته است. نخست، حرکت رضاشاه پهلوی در راستای مدرن‌گرایی؛ وی که سلسله‌ی پهلوی را در سال ۱۹۲۴ جانشین قاجاریه کرد، موفق شد ناحیه‌گرایی^۱ شدیدی را که با سرشت تجزیه‌طلبانه بر دوام موجودیت سرزمینی ایران سایه افکنده بود، سرکوب کند. او بر نظام فدراتیو کهن که زیر عنوان "ممالک محروسه" به ورطه‌ی ملوک‌الطوایفی سقوط کرده و از مدرنیزه کردن‌های انقلاب مشروطیت نیز جان سالم در برده بود، مهر پایان زد و زیربنای لازم را برای رشد یک ایران صنعتی اروپایی مآب بنا نهاد. او توانست با اعلام رسمی انحلال نظام حکومتی فدرالیته و شیوه‌ی کشورداری "ممالک محروسه"، یک حکومت ملت‌پایه‌ی^۲ مدرن را از

1. Regionalism
2. Nation state

باقی‌مانده‌های نظام ممالک و نواحی درونی فدراتیو کهن که آیین هویت سرزمینی ایرانی را همچنان زنده نگاه می‌داشتند، بسازد.

تأکید موکد او بر آیین و ارزش‌های کشورداری پیش از اسلام ایران، برخی را بر این گمان سوق داد که اُنکای مصرانه او بر هویت ایرانی پیش از اسلام، به‌معنای بی‌اعتنایی بنیادین وی به هویت اسلامی سیزده قرن‌ه‌ی این کشور بوده است. همین گمانه‌زنی‌ها بود که زمینه را در سال ۱۹۷۹ برای بروز یک انقلاب بنیادگرای اسلامی هموار کرد. اما این بار تکیه‌ی استدلال در کل وارونه شد و نفی هویت ملی که ریشه‌اش در تمدن باستان ایران - تمدن پیش از اسلام - آبخور دارد، در دستور کار قرار گرفت. اسلام‌گرایان در سرآغاز کار ملت‌سازی (کشورسازی) خود ایجاد حکومتی را هدف قرار دادند که می‌بایستی بر اساس موجودیت "امت" اسلامی در ورای هویت سرزمینی و مرزهای جغرافیایی ایران شکل گیرد. این شیوه‌ی خاص کشورسازی^۱ ناشی از یک رویکرد سراسر ایدئولوژیک بود که ریشه در اندیشه‌ی "جهان‌شمولی اسلام"^۲ داشت که همه‌ی مفاهیم مربوط به حکومت ملت‌پایه همانند "سرزمین" و "مرز" را نفی می‌کند. اما آشکار شدن واقعیت‌های سده‌ی بیستم این رویکرد را از بنیان تغییر داد و جمهوری اسلامی ایران با موفقیت توانسته است خود را در شکل و ماهیت یک هویت سرزمینی در درون محدوده‌های یک حکومت ملت‌پایه توجیه کند.

منابع

1. Arbery, A. J., 1953, **the Legacy of Persia**, Oxford Clarendon Press.
2. Daurant, W., 1986, **History of Civilizations**, Translated into Persian and Published by Enqelab-e Eslami (Islamic Revolution), Tehran. (*in Persian*)
3. Douglas Jackson, W. A., 1958, **Whither Political Geography?** Annals Association of American Geographers, Vol. XLVIII, No. 2, PP. 178-183.
4. Ferdosi, H. A., 1985, **Shahnameh**, Vol. III, Javidan Publications, Tehran. (*in Persian*)
5. Filippani-Ronconi, P., 1978, **the Tradition of Sacred Kingship in Iran**, in George Lenczowski ed., *Iran under the Pahlavis*, Hoover Institution Press, Stanf. Univer., USA.
6. Ghirshman, R., 1962, **Iran, Parthes et Sassanides**, Gallimard, Paris.
7. Gottmann, J., 1964, *Geography and International Relations*, in W.A.D Jackson "Political and Geographic Relationships", Princeton Hall Inc., Englewood.
8. Gottmann, J., 1975, **the Evolution of the Concept of Territory**, Paper Presented at the IPSA Round Table, held at the Institute d'Etudes Politiques, Soc. Sei. Vol. 14, No. 3/4, PP.29-47.
9. Iliff, J. H., 1953, **Persian and the Ancient World**, in Arberry's the Legacy of Persia, Oxford, Clarendon Publication.
10. Levy, R., 1953, **Persia and the Arabs**, in A. J. Arbery ed., the Legacy of Persia, Oxford Clarendon Press.

1. State building
2. Universality of Islam

11. Lockhart, L., 1953, **Persia as Seen in the West**, in A. J. Arbery ed., *the Legacy of Persia*, Oxford Clarendon Press.
12. Maqdasi, A., (Al-Bishari), 1906, **Ahsan at-Taqasim fi Marefat al-Aqalim**, Lyden. (*in Arabic*)
13. Masoudi, Abul-Hasan Ali ibn al-Hussein, 1995, **Moravvej Az-Zahab**, Translated into Persian by Abul-Qasem Payandeh, Bongah-e Terjomeh va Nashr-e Ketab, Tehran. (*in Persian*)
14. McLachlan, K., 2006, **Traditional Regions and National Frontiers of Iran – a General Overview**, in Pirouz Mojtahed-Zadeh's "Boundary Politics and International Boundaries of Iran", Universal Publishers, Boca Raton, Florida USA.
15. Mitrani, D., 1950, **Evolution of the Middle Zone**, Annals of American Political and Social Science, September.
16. Mojtahed-Zadeh, P., 2000, **Political Geography and Geographical Politics**, Samt Textbook Publications, Tehran. (*in Persian*)
17. Mojtahed-Zadeh, P., 2002, **Geography and Geopolitics**, Samt Official Publishers of Text Books, Tehran. (*in Persian*).
18. Mojtahed-Zadeh, P., 2005, **Boundary' in Ancient Persian Tradition of Statehood**, Geojournal, No. 62, pp. 51-58.
19. Mojtahed-Zadeh, P., 2007, **Iran, an Old Civilization and a new Nation State**, in Focus on Geography of the American Geographical Society, Special Country Issue: Iran, Vol. 49, No.4, PP. 13-20.
20. Mojtahed-Zadeh, Pirouz, 2009, **Border and Territorial Identity: Persian Identity Makes Iran an Empire of the Mind**, Geopolitics Quarterly, Vol. 5, No. 3.
21. Mojtahed-Zadeh, P., 1995, **the Amirs of the Borderlands and Eastern Iranian Borders**, Urosevic Foundation Publication.
22. Murphy, A. B., 2003, **Dominant Territorial Ideologies in the Modern State System: Implications for Unity within and Beyond the Islamic World**, Paper Presented to the 2nd International Congress of the Geographers of the Islamic World, Tehran, 16 & 17 September.
23. Nayer Nouri, A. H., 1971, **Iran's Contribution to the World Civilization**, Vol. 2, Tehran.
24. Newman, D., 2006, **The Resilience of Territorial Conflict in an Era of Globalization**, in M. Kahler & B. Walter, (eds), *Territoriality and conflict in an Era of Globalization*, Cambridge University Press.
25. Nietzsche, F, **Thus Spoke Zarathustra**, Formally Published, 1892.
26. Passi, A., 2005, **Generations and the 'Development' of Border Studies**, Geopolitics, Vol.10, No. 4, PP. 663-671.& **Border Studies on the Move (Review Article)**, Geopolitics, Vol. 10, No. 4, PP. 816-823.
27. Prevelakis, G., Undated, **Jean Gottmann's Relevance in Today's World**, Sorbonne University (Paris 1), Georges.Prevelakis@univ-paris1.fr.
28. Rice, T., 1953, **Persia and Byzantium**, in A. J. Arberry's *the Legacy of Persia*, Clarendon, Oxford.

29. Taylor, P. J., 1989, **Political Geography**, 2nd Edition, Longman Scientific & Technical, London.
30. Templeton, P. L., 1979, **the Persian Prince**, Persian Prince Publication, London.
31. Vadie, K., 1972, **an Introduction to Human Geography of Iran**, Tehran University Press. (*in Persian*)

